



فصلنامه مطالعات بنیادین و کاربردی جهان اسلام - سال دوم، شماره اول، بهار ۱۳۹۹

صص ۹۴ - ۱۱۴

خشونت‌های قومی - مذهبی در خاورمیانه عربی از منظر بحران

دولت - ملت‌سازی

دکتر خلیل الله سردارنیا* - استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۲۷

چکیده

خشونت‌های قومی و مذهبی در عصر پسا جنگ سرد به مهم‌ترین واقعیت تلخ در بسیاری از جوامع تبدیل شده‌اند. در عصر حاضر، رواج و اشاعه تعارض‌های هویتی سبب شده‌اند مباحث ژئوپلیتیکی تا حد قابل توجهی رنگ و بوی ژئوکالچری بیابند و سیاست بین‌الملل نیز عمدتاً ماهیت هویتی بیابد. خاورمیانه با اختصاص یک چهارم خشونت و کشمکش‌های قومی و مذهبی جهان به خود، در بین مناطق گوناگون جهان به کانون محوری سیاست و تعارض‌های هویتی مبدل شده است. این پژوهش از نوع تحقیقات تبیینی بوده و با روش علی-تحلیلی و رویکرد نظری جامعه‌شناختی تاریخی-سیاسی انجام شده است. پرسش تحقیق آن است که مهم‌ترین دلایل و عوامل جامعه‌شناختی و داخلی تأثیرگذار بر تشدید تروریسم و خشونت‌های قومی-مذهبی در خاورمیانه عربی از اواخر دهه ۱۹۹۰ به این سو کدامند؟ فرضیه تحقیق به این صورت طرح می‌شود: با تمرکز بر رویکرد جامعه‌شناختی تاریخی-سیاسی، می‌توان گفت بحران دولت، ملت‌سازی و بحران هویت و مشروعیت سیاسی ناشی از آن، نقش ماهوی، ژرف و مهم در ایجاد و بسترسازی برای تروریسم و خشونت قومی-مذهبی داشته است. البته نگارنده بر این باور است که همانند هر پدیده اجتماعی دیگر، خشونت هم بایستی چند علتی نگریسته شود اما ضرورت ژرف‌کاوی می‌طلبد که موضوع با تمرکز بر یک یا دو عامل تبیین و توضیح داده شود. مهم‌ترین یافته این تحقیق آن است که در خاورمیانه عربی، خشونت قومی و مذهبی که اکنون بیش‌تر از گذشته فوران یافته است دارای عقبه تاریخی در یک سده اخیر دارد. در گستره تاریخی، دو بحران سیستمی یعنی بحران مشروعیت سیاسی و بحران هویت، بستر ساز اصلی خشونت‌گرایی قومی-مذهبی و عدم رفتارهای دموکراتیک و بی‌ثباتی در منطقه بوده‌اند.

کلید واژگان: خاورمیانه عربی، خشونت قومی-مذهبی، بحران دولت-ملت‌سازی، بحران هویت.

۱. مقدمه

از جنگ جهانی دوم به این سو، بیش از نیمی از کشورهای جهان کشمکش‌های قومی را تجربه کرده‌اند و خشونت‌های داخلی در شکل هویت بنیاد قومی و مذهبی، به مثابه یک واقعیت بسیار مهم و تلخ در جهان بوده‌اند. در عصر کنونی، کشمکش‌های قومی - مذهبی یک نگرانی و چالش عمده برای تصمیم‌گیران و دانشمندان بوده است. از اواخر دهه ۱۹۹۰ به ویژه از سده ۲۱ به این سو سیاست، تنازعات و پویش‌های سیاسی در جهان عمدتاً جنبه هویتی یافته‌اند، به تأثیر از این موضوع، «ژئوپلیتیک» نیز عمدتاً جنبه «ژئوکالچری» به خود گرفته است. در مطالعات جدید، افرادی مانند بری بوزان صرفاً بر ابعاد نظامی امنیت متمرکز نشده‌اند بلکه با یک جامع‌بینی واقع‌گرایانه بر عوامل محیطی، اقتصادی، فرهنگی و جماعت‌های قومی - مذهبی امنیت توجه داشته‌اند. پس از پایان جنگ سرد، معمای امنیتی به حوزه روابط بین‌جماعتی یا قومیتی، زبانی و مذهبی سوق یافته است (Barak, 2007: 457). در عصر پساجنگ سرد، اکثریت قاطع کشمکش‌های بین‌المللی خشونت‌آمیز نتیجه کشمکش‌های داخلی بوده‌اند به طوری که تمیز و تفکیک کشمکش‌های داخلی و بین‌المللی دشوار شده است. مطالعه کارمنت^۱ در مورد خشونت‌ها در فاصله ۱۹۴۵ تا ۱۹۸۱ نشان می‌دهد که از ۴۶۰ مورد ثبت شده، ۲۰۲ مورد از نوع خشونت‌های غیر قومی و ۲۵۸ مورد از نوع قومی بوده‌اند که ۱۰۳ مورد با خشونت بالا و خونین گزارش شده‌اند (Aydin, 2007: 34). بین سال‌های ۱۹۸۹ تا ۲۰۰۴، ۱۱۸ کشمکش مسلحانه در جهان رخ داده است که از این بین، تنها ۷ مورد از نوع جنگ بین‌کشوری بوده‌اند و ۱۱۱ مورد از نوع کشمکش قومی - مذهبی بوده‌اند (Jenifer, 2009: 23). در مطالعه دیگر، حدود دو سوم از کل کشمکش‌های مسلحانه جهان از نوع قومی گزارش شده‌اند، در حقیقت کشمکش‌های مسلحانه قومی - مذهبی چهار برابر بیشتر از جنگ‌های بین‌کشوری بوده‌اند (Duffy Toft, 2003: 3). در مطالعه دیگر، ۸۰ درصد از کشمکش‌های نظامی در دهه ۱۹۹۰، از نوع قومی - مذهبی گزارش شده است (Bloomfield and Reilly, 1998: 4).

1. Karment

بر اساس مطالعه وایمر و سیدرمن، از ۱۹۱۹ تا ۲۰۰۰، جنگ‌ها و خشونت‌های قومی، ۴۵ درصد و از ۱۹۹۰ به این سو، ۷۵ درصد از کل منازعات را به خود اختصاص داده‌اند. مهم‌ترین موضوع و عامل مؤثر بر خشونت‌ها، سهم‌خواهی بر سر قدرت سیاسی و اعتراض به سیاست‌های توزیعی تبعیض‌آمیز دولت‌ها و عدم بی‌طرفی دولت‌ها بوده است. آن دو با استفاده از رویکرد نظری نهادی با تمرکز بر نوع ساختار قدرت و عملکرد نهادی، بر این باورند که بیش‌تر از آن که تنوع قومی به خشونت‌ها بینجامد، سیاست‌های تبعیض‌آمیز قومی و توزیع نابرابر قدرت، اقتدار، ثروت، کالاها و خدمات و رفاه مؤثر و برانگیزاننده بوده‌اند. در جوامع با ساختار نهادی یاد شده، سه سطح کشمکش وجود دارد که عبارتند از: مبارزه، شورش و جدایی طلبی. هر چه قدر، سطح تبعیض، طرد سازی و نارضایتی نسبت به ساخت قدرت و عملکرد نهادهای حاکم بیش‌تر باشد، احتمال تسری رفتار اعتراضی از سطح مبارزه به شورش و جدایی طلبی بیش‌تر خواهد بود (Wimmer and Cederman, 2009: 318-322). در همین راستا، مطالعه مرکز پژوهش‌های پیو^۱ با موضوع منازعات قومی - مذهبی در جهان، که در سال ۲۰۱۹ منتشر شد نشان می‌دهد که از سال ۲۰۱۵ به بعد، خشونت‌های قومی - مذهبی در ۳۸ کشور جهان، ۴۸٪ افزایش پیدا کرده است که ۱۳ کشور عربی هستند (Parker, 2019).

خاورمیانه عربی با دارا بودن کمتر از ۵ درصد جمعیت جهانی، به مهم‌ترین منطقه کانونی تروریسم و خشونت‌های قومی - مذهبی مبدل شده است به طوری که یک چهارم این نوع خشونت‌ها در سطح جهانی را به خود اختصاص داده است. بیش‌تر خشونت‌ها از نوع قومی بوده‌اند. جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، جنگ اعراب و اسرائیل، نبرد مستمر فلسطینی‌ها با اسرائیلی‌ها، جنگ داخلی لبنان، جنگ داخلی سودان، درگیری کردها و ترک‌ها در ترکیه، تعارض عرب و کردها در سوریه و عراق و تعارض بربرها و عرب‌ها در مراکش از مهم‌ترین مصادیق در این ارتباط بوده‌اند (Ibrahim, 1998: 229). در فاصله سال‌های ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۳ خاورمیانه و شمال آفریقا با وقوع ۲۲ مورد کشمکش و خشونت داخلی پس از آفریقا (۵۶ مورد) و آسیا (۳۹ مورد) رتبه سوم را به خود اختصاص داده است و از جهت تعداد سال‌های

درگیر کشمکش، این منطقه پس از آسیا رتبه دوم را دارد (Sorli et al, 2005: 144). با وجود همگنی جمعیتی در بخش قابل توجهی از خاورمیانه عربی (اشتراک در عرب بودن)، اما در چند کشور منطقه، عمدتاً غیر شیخ‌نشین‌های خلیج فارس، ۳۵ درصد از جمعیت‌شان غیرعرب هستند و گروه‌بندی قومی متمایز از اعراب را تشکیل می‌دهند (Ibrahim, 1998: 230).

مهم‌ترین اقلیت‌های قومی عبارتند از: کردها، ترکمن‌ها، ارمنی‌ها، ترک‌ها، ایرانی‌ها، قبایل آفریقایی و بربرها که عمدتاً در سوریه، عراق، سودان، تونس، مراکش، الجزایر، لبنان، مصر و تونس ساکن هستند. علاوه بر آن، منطقه دارای اقلیت‌های مذهبی شناخته شده‌ای مانند: ۱. شیعیان اثنی‌عشری، دروزی‌ها، زیدی‌ها، اسماعیلی و علوی‌ها ۲. مسیحیان ارمنی، کاتولیک و ارتدکس یونانی ۳. خوارج ۴. یهودی‌ها. از حیث ترکیب جمعیتی، عرب‌ها (۸۰ درصد)، اقلیت‌های زبانی (۱۳,۷ درصد)، اقلیت‌های مذهبی غیرمسلمان (۷,۶ درصد) و اقلیت‌های مسلمان غیرسنی (عمدتاً شیعیان ۸,۸ درصد) از جمعیت جهان عرب را تشکیل می‌دهند (Ibrahim, 1998: 232).

در واقع فجایع قرن بیستم جنگ مذهبی نبود و با گفتمان مذهبی هدایت و مدیریت نمی‌شد بلکه به وسیله ایدئولوژی‌های عرفی برآمده از روشنگری مشروعیت یافته‌اند و از سوی سیاستمداران و امدار عقل روشنگری هدایت شده‌اند. از طرف دیگر بخش اعظم قساوت‌های قرن بیستم از سوی مردمان عادی انجام گرفته و باید به تحلیل این موضوع پرداخت که همین شهروندان عادی چگونه فرسایش اخلاقی پیدا کردند و حساسیت خود نسبت به قساوت‌ها را از دست دادند و حتی خود نیز عامل شدند. به گفته بری بوزان، منطقه خاورمیانه همواره ساختاری کشمکش‌زا داشته است (Nayef, 2018). در این منطقه، اختلافات سرزمینی و مرزی، شکاف‌های قومی و مذهبی، تعارضات ایدئولوژیک بین چپ‌گرایان و راست‌گرایان، رادیکال‌ها و محافظه‌کاران و بین ملی‌گرایان سکولار با اسلام‌گرایان و دخالت قدرت‌های بزرگ منشاء اختلاف و درگیری بوده‌اند (Jafari Valdani, 2009: 18). در منطقه خاورمیانه، بحران هویت و بحران دولت - ملت‌سازی، بستر ساز مهم تعارض‌های هویتی قومی و مذهبی بوده‌اند و در کنار آن می‌توان به تعارض‌های هویتی فکری و ایدئولوژیک سکولار در مقابل دینی، مسلمان در

مقابل غیرمسلمان و مانند آن و تعارض‌های سرزمینی، سیاسی و مرزی اشاره کرد. در حقیقت، در این منطقه، آمیزه‌ای از تعارض‌های یاد شده به تصاعد بحران‌ها انجامیده است که بایستی از منظر ژئوپلیتیکی و ژئوکالچری تبیین کرد. تحولات و رادیکالیسم سیاسی در منطقه در عصر پسا جنگ سرد عمدتاً ناشی از تعارض‌های هویتی بوده است و بر این اساس، تعارض‌های ژئوپلیتیکی و تبیین‌های نظری از آن منظر نیز تا حد زیادی جنبه هویتی و ژئوکالچری یافته‌اند. در این ارتباط، می‌توان به شکل‌گیری «ژئوپلیتیک شیعه» و «هلال شیعی» در مقابل بلوک سنی مذهب‌ها، ظهور و گسترش گروه‌های تکفیری و مانند آن اشاره کرد. معادلات و پویاها و رقابت‌های منطقه‌ای نیز جنبه هویتی یافته‌اند. در حقیقت، هویت به مفهوم اصلی اثرگذار بر معادلات امنیت منطقه‌ای تبدیل شده است. مضافاً این که به تعبیر هانتینگتون، سیاست بین‌الملل نیز در عصر جدید به شدت جنبه هویتی یافته است.

وجود تنوعات قومی، پتانسیل یا بالقوه‌گی خشونت قومی را موجب می‌شود اما ضرورتاً به تحقق یا فعلیت یافتن خشونت نمی‌انجامد؛ لذا باید عوامل و دلایل ریشه‌ای و شتاب‌زا را در تبیین این پدیده دخیل کرد. در عصر کنونی، عواملی هم‌چون انقلاب ارتباطات و اطلاعات، جهانی شدن، گسترش آگاهی‌های سیاسی، ظهور نسل جدید رهبران و گسترش جنبش‌های اجتماعی هویت بنیاد، منجر به تشدید سیاسی شدن هویت‌ها و تروریسم قومی - مذهبی در جهان شده‌اند. اما بایستی خاطر نشان ساخت که نقش‌آفرینی این عوامل، عمدتاً از منظر کاتالیزوری و سرعت‌بخشی قابل بررسی هستند تا ایجادکنندگی و ماهوی. از حیث نظری، ریشه‌دار بودن تروریسم و خشونت‌های قومی و مذهبی در منطقه خاورمیانه یا برخی مناطق دیگر جهان، ناشی از عوامل گوناگونی است که مهم‌ترین آنها عبارتند از: ۱. بحران هویت ملی و غلبه پیوندهای فروملی بر پیوندهای مدنی و ملی ۲. بحران دولت‌سازی و عدم مشروعیت رژیم‌ها ۳. تردیدهای جدی در ادعاهای صلح‌طلبانه رهبران ستیزه‌جو (Barak, 2007: 458). ۴. نبود ترتیبات نهادین و دموکراتیک، سرکوب و اقتدارگرایی حکومت‌ها ۵. تحقیر و محرومیت

اقتصادی و سیاسی اقلیت‌های قومی و مذهبی ۶. نقش‌آفرینی منفی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای (Sorli et al, 2005: 149).

در حالی که در دوران جنگ سرد؛ رویکردهای مسلط در تحلیل مناسبات بین‌المللی به واسطه اولویت دادن به مفهوم دولت به‌عنوان بازیگر اصلی در نظام بین‌الملل؛ توجه چندانی به تأثیر متغیرها و نیروهای هویتی بر فرآیندهای بین‌المللی نداشتند؛ گروهی از تحلیل‌گران به اتکای شواهد تجربی بر ضرورت توجه به متغیر هویت در عرصه بین‌المللی تأکید می‌کردند (Smith, 1981: 10-12). چنین تأکیدی با عنایت به مجموعه‌ای وسیع از شواهد تجربی صورت می‌گرفت. به‌عنوان مثال اوبرشال در تحلیلی عنوان می‌کند که از ۷۰۰ تا ۸۰۰ گروه اقلیت قومی در سطح جهانی، از سال ۱۹۵۰ به این سو حدود ۲۸۵ گروه از آن‌ها به لحاظ سیاسی فعال بوده و در راستای خواسته‌های قومی خود فعالیت کرده‌اند و بخشی از این فعالیت‌ها در قالبی بسیار شدید و حتی خشونت بار در راستای عدالت‌خواهی حرکت کرده است. در این فرآیند، تلاش‌های آنها حداقل در ۵ مورد به تأسیس واحدهای مستقل ملی منجر شده است. اوبرشال بر اساس تحقیقات دوپل و سامبانیس^۱ عنوان می‌کند که ۶۴ درصد از ۱۲۴ جنگ داخلی صورت گرفته بعد از جنگ دوم جهانی، ریشه‌های قومی و مذهبی داشته‌اند و اساساً جنگ‌های دارای ریشه‌های قومی و مذهبی هم‌پوشان، با دشواری بیش‌تری نسبت به دیگر جنگ‌ها حل شده‌اند. این‌گونه منازعات زیرساخت‌های مربوط به ایجاد پتانسیل را از طریق سازوکارهای ایدئولوژیک و مؤلفه‌های هویتی کسب کرده‌اند (Oberschall, 2007).

از منظر واقع‌گرایی روش‌شناختی، در تبیین تروریسم و خشونت‌های قومی - مذهبی در منطقه به شدت بین‌المللی شده خاورمیانه عربی، توجه به سه سطح داخلی اعم از فروملی و ملی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای کفایت و جامعیت تبیین، ضروری و گریزناپذیر است، اما در عین حال، ژرف‌اندیشی، دقت نظر، محدودیت زمانی و دلایل دیگر باعث می‌شوند که هر پژوهشگر بدون نادیده گرفتن کلیت سطوح، از یک منظر یا سطح به موضوع بنگرد. با عنایت به اهمیت فزاینده پویاها، تعارضات و سیاست‌های هویت بنیاد، این مطالعه با تمرکز بر سطح تحلیل

داخلی و از منظر جامعه‌شناختی تاریخی - سیاسی صورت گرفته است و تلاش شده است تا ریشه پدیده تروریسم و خشونت‌های قومی و مذهبی در بحران دولت - ملت‌سازی تحلیل و تبیین گردد. قلمرو جغرافیایی تحقیق، خاورمیانه عربی است.

۲. روش تحقیق

در این نوشتار، نگارنده با روش تحقیق از نوع تبیینی علی - تحلیلی^۱ و رویکرد نظری جامعه‌شناختی تاریخی - سیاسی، در صدد ارائه پاسخ تحلیلی به این پرسش اساسی است: مهم‌ترین دلایل و عوامل جامعه‌شناختی و داخلی تأثیرگذار بر تشدید تروریسم و خشونت‌های قومی - مذهبی در خاورمیانه عربی از اواخر دهه ۱۹۹۰ به این سو کدامند؟ فرضیه تحقیق به این صورت طرح می‌شود: با تمرکز بر رویکرد جامعه‌شناختی تاریخی - سیاسی، می‌توان گفت بحران دولت و ملت‌سازی و بحران هویت و مشروعیت سیاسی ناشی از آن، نقش ماهوی، ژرف و مهم در ایجاد و بسترسازی برای تروریسم و خشونت قومی - مذهبی داشته است.

۳. بحران دولت - ملت‌سازی به مثابه بستر ساز مهم خشونت قومی - مذهبی

در معنای مدرن، دولت و ملت یک ارتباط دو سویه نسبت به یکدیگر دارند؛ یعنی دولت برای تثبیت و تداوم خود به وجود یک ملت منسجم و هویت ملی نیازمند است و ملت نیز برای حفظ هویت متمایز و مستقل خود در برابر دیگر ملت‌ها به وجود دولت نیرومند و توانمند نیاز دارد؛ لذا هر چه ارتباط و وابستگی تنگاتنگ آن دو افزایش یافته و تحکیم یابد، در نظام بین‌الملل به عنوان کشورهای برخوردار از اقتدار ملی بالا شناخته می‌شود.

از دید راجرز^۲، «دولت - ملت‌سازی» روند یا فرآیندی است که «طی آن، یک جامعه سیاسی تلاش می‌کند از طریق انباشت قدرت و توسعه ظرفیت‌های نهادی (دولت‌سازی) خودمختاری، حاکمیت و استقلال خود را کسب، حفظ و ارتقا دهد؛ چنین هدفی، به شدت وابسته به افزایش همبستگی، یکپارچگی ملی و ثبات سیاسی به ویژه در مفهوم توسعه نهادهای دموکراتیک است. مقصد چنین روندی، تکامل هر چه بیش‌تر دولت (به عنوان سازه نهادی نیرومند) و ملت (به

1. Analytical-Causal Explanative Method

2. Rajerz

عنوان یک سازه اجتماعی یکپارچه و دارای هویت واحد) و پیوند و نزدیکی هر چه بیش‌تر این دو است به گونه‌ای که نهایتاً در نگاه بین‌المللی (از بیرون به دولت) دولت - ملت، ساختی درهم‌تنیده و تجزیه‌ناپذیر به تصویر در می‌آید یعنی ملت، دولت را از خود و مال خود بدانند» (Ghavam and Zargar, 2008:221). «ملت‌سازی» نیز در ارتباط با ایجاد و توسعه هویت مشترک در قالب ملت، هویت ملی پایدار، غرور، یکپارچگی و همبستگی ملی به کار می‌رود. فرایند ملت‌سازی دارای ابعاد مهمی است که عبارتند از: الف) توسعه حس همدلی در بین ملت و نیز همدلی اعضای آن با دولت، ب) گسترش ارتباطات و پیوندها بین گروه‌بندی‌های قومی و نژادی و زبانی، ج) فرسایش تدریجی تعهدات و علقه‌های فروملی و پذیرش علقه‌های مدنی - ملی و اقتدار ملی، د) توسعه زیرساخت‌های ارتباطی، آموزشی و مانند آن در جامعه برای پیوند اقصی نقاط کشور با پایتخت (Ghavam and Zargar, 2008:213-215). ملت‌سازی عموماً در اشاره به فرآیند یکپارچه‌سازی جمعیت یا مردم در یک کشور از رهگذر ایجاد وحدت ملی به کار می‌رود به طوری که مردم احساس کنند که منسجم و به هم مرتبط بوده و اعتماد به یکدیگر دارند. ملت‌سازی هم‌چنین در ارتباط با ایجاد هویت ملی مشترک بر ورای هویت‌های قبیله‌ای و فرقه‌ای - منطقه‌ای به کار می‌رود و به مثابه راه علاج جدی برای مقابله با بحران واقع‌گرایی قومی به کار می‌رود (Ahlerup and Hansson, 2011:431).

از منظر جامعه‌شناختی تاریخی - سیاسی، باید گفت که پدیده فراگیر و تلخ خشونت قومی - مذهبی در خاورمیانه عربی، عقبه تاریخی حداقل در یک سده اخیر دارد. در سطح تحلیل داخلی باید گفت که مهم‌ترین ریشه این پدیده، دو بحران مرتبط به هم دولت‌سازی و ملت‌سازی از فروپاشی امپراطوری عثمانی به این سو است که شرح تاریخی آن از حوصله این نوشتار خارج است. به طور کلی باید گفت که در بخش اعظمی از خاورمیانه عربی، دولت‌سازی عمدتاً از «الگوی برون‌زاد و تحمیلی» با دخالت مستقیم و کارگردانی قدرت‌های فرامنطقه‌ای پیروی کرده است و با تأثیر از چنین الگوی دولت‌سازی، چند پیامد مهم منفی حاصل شد: الف) تثبیت نیافتگی مرزها که منجر به آسیب‌پذیری آنها در مقابل تهدیدهای خارجی یا همسایگان شده است، ب) توانایی محدود دولت‌ها جهت کنترل مناطق پیرامونی و

وابسته کردن جماعت‌های قومی و مذهبی به پایتخت (بحران نفوذ)، ج) بحران مشروعیت سیاسی (Strakes, 2008:1). بنابراین، ژئوپلیتیک این کشورها متزلزل و شکننده گردید، در چنین بستر ژئوپلیتیکی، هرگاه حکومت قوی و سرکوب‌گر در حاکمیت و قدرت بود (شبهه آن چه که در دوره صدام و حافظ اسد بود)، خشونت‌های قومی و مذهبی روی نمی‌دادند یا کم شدت بود اما در مواقع خلاء قدرت مرکزی قوی، خشونت‌ها به شدت رواج و استمرار می‌یافتند، عراق پس از صدام، سوریه، یمن و ... از مصادیق بارز در این زمینه هستند.

یکی از مهم‌ترین پیامدهای دولت‌سازی تحمیلی و برون‌زاد، شکل‌گیری و تشدید بحران مشروعیت سیاسی بود که تا به امروز در بخش عمده‌ای از کشورهای خاورمیانه بر وقوع خشونت‌های قومی و مذهبی، بسیار تأثیرگذار بوده است. چنین کشورها و دولت‌ها از همان آغاز چه در دوران قیومیت و چه در دوران پس‌استقلال با بحران‌های سیستمی یعنی بحران مشروعیت و هویت مواجه بوده‌اند. در فرآیند دولت‌سازی قریب به اتفاق این کشورها، مردم، گروه‌بندی‌های قومی و مذهبی در اقلیت و جامعه به طور کلی مشارکتی نداشتند. قدرت‌های استعماری وقت به صورت مستقیم یا از طریق سیستم قیومیت یا از طریق تباری با خاندان و قبایل پرنفوذ، دولت‌های بی‌ریشه و وابسته را ایجاد کردند، پیامد کلی این فرآیند، شکاف بین اقلیت‌های قومی و مذهبی با اکثریت و عدم پذیرش حق اکثریت قومی برای اعمال اقتدار انحصاری بوده است. البته در تعدادی از کشورها مانند بحرین، سوریه و عراق زمان صدام، اقلیت با روش‌های اقتدارگرایانه بر اکثریت قومی یا مذهبی اعمال حاکمیت داشته‌اند.

خودکامگی و سطح پایین ظرفیت‌های نهادی و عملکردی حکومت‌ها در خاورمیانه عربی به مثابه یک عامل مؤثر بر بحران مشروعیت و خشونت‌ها و تعارض‌های هویتی قومی و مذهبی عمل کرده‌اند. در بین شاخص‌های دولت‌سازی، دولت‌های این منطقه گرچه از شاخص انباشت قدرت و متمرکزسازی برخوردار بوده‌اند اما این دولت‌ها نه اقتدار مشروع بلکه عمدتاً قدرت نامشروع و عریان را انباشت کرده‌اند. بنابراین آن چه شاهد بوده‌ایم عمدتاً دولت‌های خودکامه و نامشروع بوده‌اند تا دولت‌های مقتدر و مشروع. در مجموع، عواملی هم‌چون نبود پشتوانه ملی و رضایت فراگیر عمومی نسبت به روند دولت‌سازی و عملکرد اقتدارگرایانه حکومت‌ها،

عدم نهادسازی کارآمد، ضعف توانمندی‌های قانون‌گذاری، استخراجی، نمادین، عدم استفاده از ظرفیت‌های مشارکتی برای مشارکت دادن گروه‌بندی‌های قومی و مذهبی و سرکوب فزاینده حکومت و گروه‌های قومی و مذهبی حاکم، منجر به شکاف شدید دولت - ملت، واگرایی شدید قومی و مذهبی و در نهایت به خشونت‌های هویت بنیاد قومی - مذهبی شده‌اند که در سال‌های اخیر به تأثیر از اثرات سرایتی بیداری اسلامی و خلاء قدرت مرکزی قوی، تشدید شده‌اند. تشدید خشونت‌های قومی و مذهبی و ظهور گروه‌های تروریستی تکفیری در سال‌های اخیر را باید با اتکای به عقبه تاریخی بی‌ریزگی و خودکامگی حکومت‌ها و نارضایتی‌های قومی و مذهبی تحلیل و تبیین کرد.

در تعداد قابل توجهی از کشورهای خاورمیانه عربی، انکار و تحقیر هویتی اقلیت‌های قومی و مذهبی، یک امر رایج و مستمر بوده است. این انکار در دو سطح بوده است: ۱. «انکار وجودی»، شدیدترین نوع انکاری است که اقلیت‌های قومی و مذهبی با آن مواجه هستند، حکومت‌ها یا قائل به عدم وجود آنها هستند یا آمار جمعیت آنها را کمتر نشان می‌دهند. وضعیت شیعیان در عربستان، بهترین مثال در این خصوص است یا تلاش دولت بحرین در ارتباط با کمتر نشان دادن جمعیت شیعیان یا اتخاذ سیاست‌های مهاجرتی تشویقی از عرب‌های سنی برای از اکثریت انداختن شیعیان هم می‌تواند مثال خوبی باشد. برخورد صدام با کردها و شیعیان و تحقیر هویتی و سرکوب خونین قیام این دو گروه جمعیتی نیز قابل ذکر هستند ۲. انکار سیاسی و حقوق شهروندی. در این ارتباط می‌توان به انکار و عدم پذیرش سیاسی قبطی‌ها در مصر، فلسطینی‌ها در سرزمین‌های اشغالی، شیعیان عربستان و کردها توسط ترکیه اشاره کرد (Kumaraswamy, 2003: 248-249). علاوه بر انکار هویتی، اقلیت‌های قومی - مذهبی به عنوان منبع مهم و اصلی تهدید برای تمامیت و امنیت کشور قلمداد شده‌اند و از طریق تبلیغات، تلاش می‌کنند سرکوب و انکار هویتی و سیاسی آنان را توجیه‌پذیر سازند (Moshirzadeh, 2013: 6).

در جمهوری‌های اقتدارگرا، بحران سیستمی (بحران هویت و مشروعیت) شدیدتر بوده است، مهم‌ترین دلایل در این خصوص عبارتند از: ۱. ناهمگنی بالای جمعیت آنها نسبت به

شیخ‌نشین‌ها(علاوه بر شکاف‌های مذهبی از شکاف‌های قومی بالایی بر خوردار بودند) ۲. ساخت الیگارشیک حکومت و عدم توزیع عادلانه قدرت سیاسی بین گروه‌های قومی و مذهبی، حضور پررنگ یک گروه قومی در قدرت سیاسی و حاشیه رانده شدن سایر گروه‌های قومی و مذهبی ۳. تبعیض‌های شدید سیاسی، فرهنگی و اجتماعی علیه گروه‌های قومی و مذهبی در اقلیت ۴. ناکارآمدی‌های اقتصادی و خدماتی این دولت‌ها ۵. سرکوب‌گری فزاینده حکومت‌ها(Edwards,2003:230). در شیخ‌نشین‌های عربی، وضعیت تا حد زیادی متفاوت از جمهوری‌های اقتدارگرا بوده است. در این کشورها به دلایلی هم‌چون عدم تنوع قومی و اتکای خاندان حاکم بر مبانی مذهبی و سنتی مشروعیت و رفاه‌بخشی، تا دهه ۱۹۹۰ با عدم مشروعیت شدید مواجه نبودند. با این حال، باید گفت که در کشورهایی مانند بحرین و عربستان، شیعیان به خاطر دولت‌سازی متکی بر مذهب تسنن و کنار زدن شیعیان از قدرت سیاسی و تبعیض‌های سیاسی، مذهبی، اقتصادی و اجتماعی منبعث از مذهب، از همان آغاز، مشروعیت سیاسی این حکومت‌ها را نپذیرفتند. قیام‌های خونین شیعیان در بحرین و عربستان و تشدید آنها در بحرین پس از وقوع بیداری اسلامی، مصداق بارز در این ارتباط هستند. در بین کشورهای عربی، عراق، بارزترین مصداق دولت‌سازی تحمیلی و دولت خودکامه به ویژه در عصر حاکمیت حزب بعث بود و در حال حاضر، دو کشور عراق و سوریه به کانون اصلی خشونت‌های قومی-تکفیری، مذهبی، سلفی و افراطی‌گرایی مذهبی مبدل شده‌اند. سقوط صدام و خلاء قدرت مرکزی در سوریه پس از صدام، دولت‌های این کشورها را به شدت شکننده ساخت. مهم‌ترین ویژگی‌های سپهر سیاسی و حکمرانی در دوره صدام عبارت بودند از: ۱. ملت‌سازی تحمیلی و دولت الیگارشیک بر مبنای استمرار سلطه عرب‌های سنی مذهب بر شیعیان، کردها، ترکمن‌ها، ارمنی‌ها، آشوری‌ها و یزیدی‌ها ۲. تبعیض‌های شدید سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ۳. سرکوب شدید گروه‌های قومی و مذهبی ۴. روابط کلانتالیستی^۱ یا فاسد بین حکومت و حزب بعث با نخبگان عرب سنی مذهب ۵. حضور حداکثری اقلیت مذهبی و قومی در حکومت و حضور بسیار حداقلی شیعیان و کردها در حکومت (Binkerhoff and Myfeld,2005:60-61).

۴. بحران ملت‌سازی و هویت به مثابه عامل مؤثر بر خشونت‌های قومی و مذهبی

«فرآیند ملت‌سازی» در نظام‌های غیرسلطنتی، از حیث ماهوی و شکلی، تابعی از الگوی «ملت‌سازی تحمیلی و اجباری» بود. به لحاظ نظری، در این الگو، دولت و خاندان حاکم و اکثریت یا بعضاً اقلیت مذهبی و قومی حاکم از سازوکارهای سرکوب، آموزشی و تبلیغاتی در جهت ایجاد ملت واحد و هویت ملی استفاده می‌کند؛ هر نوع مقاومت و اعتراض سرکوب می‌شود و هویت‌های فروملی قومی - زبانی و مذهبی را مجبور می‌کنند که در هویت ملی مصنوعی و مصادره شده به نفع اکثریت قومی ادغام شوند. در این وضعیت، جامعه دچار بحران یکپارچگی و هویت ملی می‌شود، دولت نیز به یک دولت تحمیلی و بی‌ریشه مبدل شده و از پذیرش عمومی و مشروعیت برخوردار نخواهد بود.

در بخش اعظم خاورمیانه عربی به ویژه در جمهوری‌های اقتدارگرا، بحران دولت‌سازی علاوه بر ایجاد بحران سیستمی در شکل عدم مشروعیت سیاسی، به بحران هویت ملی نیز انجامید. بنابراین در منطقه دولت - ملت واقعی به مفهومی که برآمده از ملت و تمام گروه‌بندی‌های اجتماعی، قومی، فرهنگی و طبقات تشکیل‌دهنده ملت باشد و دولت تجلی نهادی کل ملت و تنوعات قومی و مذهبی باشد تحقق نیافت و واگرایی ملی حاصل شد. در خاورمیانه عربی، هنوز ملت به مفهوم مدرن آن یعنی ملت و مردم به عنوان کلیت منسجم با یکدیگر و دولت دارای اهداف و تعلقات ملی و مدنی و برخاسته از اراده جمعی بر ورای تعلقات قومی و مذهبی پدیدار نشده است (Abolhassan Shirazi et al, 2012: 32-33).

در دوره عثمانی‌ها به دلایلی هم‌چون اتکا به سنت‌های اسلامی و کسب اعتماد و وفاداری اقوام و پیروان مذهبی، سیاست مماشات و تساهل اعمال می‌گردید اما با سلطه استعمارگران بر این جوامع، این نوع مماشات طلبی کنار گذاشته شد (Edwards, 2003: 224). پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی، بر اساس سه معاهده سور (۱۹۲۰)، لوزان (۱۹۲۳) و موصل (۱۹۲۶)،

نظام قیمومیت و تحمیلی باعث ظهور دولت‌های بی‌ریشه با حاکمیت مستقیم قدرت‌های استعماری و ملت‌سازی مصنوعی، تحمیلی و اجباری شد. از یک‌سو، مرزبندی‌های تحمیلی و پراکنش قومی- مذهبی مانع از ایجاد هویت ملی فراگیر شد و نطفه خشونت و بی‌اعتمادی و کینه‌توزی را افکند؛ از سوی دیگر، دولت‌ها و حاکمان بی‌ریشه و فاقد مشروعیت سیاسی، نتوانستند مردم و گروه‌بندی‌های قومی و مذهبی را در امر ملت‌سازی و ایجاد هویت ملی با خود همراه سازند و همبستگی ملی را ایجاد کنند. چنین دولت‌ها و حاکمان دست‌نشانده با اتخاذ الگوی ملت‌سازی تحمیلی و اجباری، ظاهراً یک هویت ملی تصنعی را با طرد یا شبیه‌سازی و ادغام اجباری اقلیت‌های قومی و مذهبی در اکثریت قومی را ایجاد کردند. دولت‌های نوظهور در جهان عرب چه در دوران قیمومیت و چه در دوران پس از استقلال، دولت‌ها دیکتاتور و خودکامه بودند اما قطعاً دولت‌های توانمند و مقتدر با ظرفیت نهادی و توانمندی بالا برای مدیریت تعارضات قومی- مذهبی، مصمم به ملت‌سازی فراگیر بر ورای مرزبندی‌های قومی - مذهبی و مشارکت دادن همه در دولت و ملت‌سازی نبودند. چنین حکومت‌هایی، فاقد ظرفیت نهادی و اراده سیاسی واقعی و جدی برای یکپارچه‌سازی داوطلبانه و دموکراتیک قومی و مذهبی بوده‌اند و در مقابل، اراده تخریب‌گرایانه و سرکوب‌گرانه غالب شده است که پیامد آن، تنفر پیروان قومی و مذهبی سرکوب شده و خشونت‌های آنها در هنگامه خلاء قدرت است (Moshirzadeh, 2013:6).

کشورهای عربی، پس از استقلال، با یکپارچه‌سازی سرزمینی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی به عنوان مهم‌ترین چالش مواجه شدند که این چالش به مراتب شدیدتر از گذشته ادامه دارد. مهم‌ترین گزینه فراروی آنها، توسل به ملی‌گرایی بود. اما پراکنش قومیت‌ها و مذاهب و شکاف‌های شدید اجتماعی برخاسته از آن و ملی‌گرایی سرکوب‌گر عرب محور و مبتنی بر مذهب و قومیت خاص، نتوانست یکپارچگی و پذیرش هویت ملی در اقلیت‌های قومی و مذهبی را به دنبال داشته باشد (Abolhassan Shirazi et al, 2012:36). لبنان یکی از نخستین کشورهایی بود که چندپارگی قومی و مذهبی و داعیه‌ها، زیاده‌خواهی قدرت سیاسی و عدم وجود فرهنگ اجماع و تساهل منجر به جنگ‌های داخلی طولانی مدت شد. عراق، سوریه،

بحرین و یمن کنونی نیز از مهم‌ترین مصادیق بارز نهادینه شدن خشونت برخاسته از بحران هویت ملی و مشروعیت سیاسی هستند. در لبنان، دولت ضعیف با ظرفیت‌های پایین توازن بخشی و نهادی نتوانست مانع تعادل بخشی تقاضاهای جامعه فرقه‌ای شود لذا جنگ داخلی (۱۹۷۵ - ۱۱۹۰) و استمرار آن هر از چندگاه را شاهد هستیم (Edwards, 2003: 224).

به لحاظ گفتمانی و هویتی، چند منبع مهم بحران و تعارض هویتی در خاورمیانه عربی قابل شناسایی هستند که به نوبه خود در یک سده اخیر، به ویژه در سال‌های پس از بهار عربی منجر به خشونت‌های قومی و مذهبی شده‌اند، این دو منبع عبارتند از: الف) تعارض اسلام سیاسی با پیروان قومی و مذهبی دیگر ب) تعارض پان‌عربیسم با قومیت‌های دیگر. در اسلام سیاسی، دال اصلی، مذهب است نه قومیت. آمیزه‌ای از اسلام سیاسی با رنگ و بوی قومی عرب و پان‌عربیسم در یک سده اخیر به انواع خشونت‌های قومی در منطقه انجامیده‌اند که پیش‌تر اشاره شد که جنگ اعراب و اسرائیل، جنگ داخلی لبنان، جنگ تحمیلی و اکنون حملات گروه‌های تکفیری به کردها و مسیحیان و دیگر گروه‌ها از مصادیق بارز هستند. در هر دو گفتمان، دو معیار «امت محور عقیدتی» و «ملت محور قومی»، سر منشأ تعارض‌ها و بحران هویت فراگیر بوده‌اند که تاکنون به انواع خشونت‌های خونین انجامیده‌اند که پس از بیداری اسلامی تشدید شده است (Ibrahim, 1998: 234).

هر دو نوع گفتمان یاد شده مانع از هویت ملی فراگیر و یکپارچه‌سازی غیرمسلمانان، غیرشیعیان و غیرعرب‌ها در جامعه عرب شده‌اند. بنابراین در نهایت «مای فراگیر ملی» در جهان عرب شکل نگرفت و بستر ساز اصلی رفتارهای سیاسی و اجتماعی فروملی قومی و زبانی و مذهبی در مقابل پیوندهای ملی و مدنی گردیده‌اند (Arthurs, 2019: 41).

۵. دموکراسی و آزادسازی به مثابه محرک یا مانع خشونت قومی؟

دموکراسی به مثابه شمشیر دو لبه عمل می‌کند، از یک‌سو با شریک‌سازی گروه‌های قومی - نژادی در تصمیم‌گیری و قدرت سیاسی و ایجاد فرصت‌های برابر می‌تواند به صلح و ثبات در بین آنها انجامد. از سوی دیگر، ممکن است به تشدید چالش‌های قومی، جامعه نابرابر و استبداد اکثریت بر اقلیت انجامد. در این وضعیت، گروه‌های قومی کوچک ممکن است

دموکراسی اکثریتی تحمیلی و سازوکارهای آن را نپذیرند و با خشونت قومی، صلح و ثبات جامعه به هم خورد (Thomas, 2005: 21). به دلایلی هم چون افزایش آگاهی سیاسی قومی به وضعیت بد خود در گذشته، رادیکال‌تر شدن تقاضاها و مطالبات گروه‌های قومی و مذهبی ناراضی از گذشته، سهم‌خواهی بیش‌تر از قدرت سیاسی و چیرگی تعصبات و پیوندهای مذهبی و قومی بر علائق و اصول مدنی در رقابت‌های سیاسی در بستر آزادسازی و دموکراسی تازه شکل گرفته، در جهت، عکس‌عمدتاً به رادیکالیسم سیاسی و قومی و مذهبی می‌انجامد. رابرت گر^۱ بر این نظر است که دموکراسی‌های نهادینه می‌توانند تقاضاهای گروه‌های قومی (به ویژه در عرصه اقتصادی، اجتماعی و استخدامی) را تا حد قابل توجهی پاسخ دهند و از کشمکش‌های شدید قومی جلوگیری کند (Yalcin, 1999: 136-7). اگر در گذار، نخبگان جدید متعهد به رعایت اعتدال و تساهل نباشند و نخبگان جدید در صدد برآیند که نخبگان قدیمی را از عرصه قدرت کنار زنند و اراده جدی در دو طرف برای چانه‌زنی و همکاری‌جویی نباشد، چنین وضعیت پیش‌آمده در جوامع از جمله جوامع چند پاره قومی و مذهبی به خشونت بیش‌تر می‌انجامد نه صلح و ثبات (Vorrath et al, 2007: 4).

جویدیت وورات در یک مطالعه پیرامون تنازعات قومی در چهار منطقه جهان از جمله خاورمیانه به این یافته کلی می‌رسد که به چند دلیل، دموکراسی و آزادسازی سیاسی اولیه به تشدید خشونت‌های قومی انجامیده است: ۱. ایجاد و افزایش آگاهی سیاسی در پیروان قومی و مذهبی و تحریک عاطفی ناشی از آن ۲. رقابت‌های سیاسی به صورت حاصل جمع صفری یا برد- باخت ۳. خلاء قدرت پیش‌آمده فرصتی برای بسیج سیاسی رادیکال قومی و مذهبی به وجود می‌آورد تا از آن طریق، سهم بیش‌تری از قدرت سیاسی به دست آورند و گروه مقابل را به حاشیه برانند (Vorrath et al, 2007: 11). چنین وضعیتی، به ویژه در ارتباط با سوریه و عراق کنونی از صدق و انطباق پذیری بیش‌تری برخوردار است.

مسئله یا سوال مهمی که در اینجا قابل طرح است آن که چرا بیداری اسلامی به دموکراسی در جهان عرب نینجامید؟ چرا عراق پسا صدام به دموکراسی نینجامید و خشونت فراگیر جای آن

1. Robert Gurr

را گرفت؟ یمن و بحرین نیز شاهد نوعی نسل‌کشی و سرکوب شیعیان هستند. در این نوشتار، به لحاظ محدودیت از حیث کمی و محتوایی، نمی‌توان به همه دلایل پرداخت. اما به اجمال، با تمرکز بر موضوع و فرض‌های اساسی این نوشتار باید گفت که دموکراسی در خلاء شکل نمی‌گیرد بلکه نیازمند بسترهای مطلوب سیاسی، فرهنگی، روانی، اقتصادی، اجتماعی و هویتی است. به طور کلی باید گفت که در خاورمیانه عربی پسا عثمانی در یک سده اخیر، بحران دولت‌سازی به بحران شدید مشروعیت سیاسی و شکاف دولت - ملت به ویژه در جوامع چند پاره قومی انجامید. علاوه بر آن، الگوی دولت‌سازی آمرانه قومیت محور عرب بنیاد و سرکوب‌گر با همراهی اسلام بنیادگرا نیز منجر به بحران هویت ملی انجامید. بر اساس ادبیات نظری، باید گفت که حل بحران هویت و مشروعیت، مقدم بر توسعه سیاسی و دموکراسی است و بدون آن، نمی‌توان انتظار تحقق و نهادینه شدن دموکراسی را داشت.

در خاورمیانه عربی، دو بحران سیستمی هویت و مشروعیت، منجر به شکاف دولت و ملت و اقوام و پیروان مذهبی از یک سو و جامعه چند پاره ملی و ناهمگون یا عدم شکل‌گیری «مای جمعی منسجم» و «اراده جمعی» جدی برای صلح و همگرایی و همکاری شد. بنابراین جامعه عراق پسا صدام، سوریه و جوامعی که درگیر جنبش‌های اجتماعی شدند، در غیاب هویت ملی و مشروعیت حکومت، به جای رقابت‌ها و رفتارهای دموکراتیک، شاهد خشونت و رادیکالیسم قومی و مذهبی شدند. در کنار شکاف‌های قومی و مذهبی سیاسی شده، شکاف‌های ایدئولوژیک و شکاف‌های سیاسی و فکری دیگر نیز بر دامنه خشونت‌ها افزودند.

دموکراسی نیازمند بسترسازی‌های مطلوب مانند فرهنگ دموکراتیک بر مبنای درونی شدن، پایبندی و تعهد عملی به باورهای مدنی و دموکراتیک و پرهیز از تعصب قومی - زبانی و مذهبی، پایبندی کنشگران به قواعد بازی دموکراتیک و قاعده «وحدت در عین کثرت» است. اما در جهت عکس، در جهان عرب، بحران فراگیر فویت ملی باعث شده است که نیروهای اجتماعی آزاد شده در دموکراسی‌های نوظهور یا فضای باز سیاسی پیش‌آمده از اصول و فرهنگ مدنی فاصله گرفته و رفتارهای رادیکال و خشونت‌آمیز بر مبنای تعهد به فرهنگ و تعصبات قومی - زبانی از خود بروز دهند. عراق و سوریه کنونی، شاخص‌ترین مثال در این

خصوص هستند. نگارنده بر این باور است که دموکراسی بر مبنای قاعده وحدت در عین کثرت و رقابت های دموکراتیک هم مستلزم فرهنگ دموکراتیک درونی شده است و هم شکل گیری «مای جمعی فراگیر» مقدم بر «مای مدنی». زمینه سازی صلح در خاورمیانه احتمالاً با تحلیل اخلاق کاربردی یا اخلاق میدان میسرتر باشد و گرنه ادیان و مکاتب یا رژیم های حقیقت در نهایت نمی توانند با هم کنار بیایند (Berner, 2018). در جهان عرب، نبود مای ملی، بحران مشروعیت ناشی از دولت های خودکامه و فراگیری فرهنگ تابعیت قومی - زبانی و مذهبی باعث شدند که در لحظه های پیش آمده برای دموکراسی، خشونت گرایی قومی، مذهبی و ایدئولوژیک، جای رفتارهای مدنی و دموکراتیک را بگیرند و تساهل جای خود را به نفرت و خشونت دهد که شرح و بسط این موضوع از حوصله این مقاله خارج است.

۶. نتیجه گیری

یکی از مسائلی که توجه افکار عمومی، تحلیل گران و نیز کارگزاران حکومتی و بین المللی را به خود جلب کرده است، مسئله تشدید خشونت های قومی و مذهبی در جهان است، در این بین، خاورمیانه عربی، مثال بارزی است و به کانون اخبار و تحلیل های جهانی پیرامون این مسئله مبدل شده است. ظهور و گسترش القاعده و سایر گروه های تکفیری و مهم تر از همه، ظهور و گسترش جریان مخوف تکفیری داعش به مثابه بارزترین مصادیق خشونت های مذهبی در جهان شناخته شده اند. در این نوشتار، خشونت های قومی - مذهبی به عنوان واقعیت تلخ و فراگیر در خاورمیانه عربی از منظر بحران هویت و بحران دولت - ملت سازی، تبیین و تحلیل شدند. البته تحلیل مسائل و پدیده ها در منطقه خاورمیانه به عنوان منطقه به شدت بین المللی، نمی تواند بی نیاز از توجه به سطح تحلیل بین المللی و منطقه ای باشد اما در یک مطالعه علمی، محدود کردن موضوع و تحلیل به یک سطح، ضرورتی گریزناپذیر است، با این وجود نباید این سطح از عامل یا عوامل به عنوان تنها عوامل مؤثر تلقی شوند. بحران های حل نشده فوق با مداخله مستقیم قدرت های فرامنطقه ای و استعماری، خاورمیانه را به کانونی ترین منطقه با تداخل نقش آفرینی کنشگران فروملی، ملی، منطقه ای و فرامنطقه ای مبدل کرده است، مداخلات نظامی و دیپلماتیک قدرت های فرامنطقه ای و منطقه ای در قضایای مربوط به داعش و بحران

عراق و سوریه، مثال بارزی در این ارتباط است. در چارچوب مسئله و فرض کلی تحقیق، نتیجه این مطالعه نشان می‌دهد که در بخش اعظم خاورمیانه عربی به ویژه در جمهوری‌های اقتدارگرا، آمیزه‌ای از الگوی برون‌زاد دولت‌سازی با دخالت مستقیم قدرت‌های استعماری و ملت‌سازی تحمیلی باعث شدند که این کشورها از همان آغاز با بحران‌های سیستمی یعنی بحران مشروعیت و بحران هویت مواجه گردند. بحران مشروعیت به شکاف دولت و ملت و عدم پذیرش کلیت نظام سیاسی نامشروع از سوی بخش اعظم گروه‌بندی‌های قومی و مذهبی شد، این عدم پذیرش علاوه بر عدم مشروعیت آغازین و تأسیسی، ریشه در تبعیض‌های قومی - مذهبی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و حکمرانی غلط با سیاست‌های توزیعی تبعیضی و ناعادلانه داشته است. از سوی دیگر، ملت‌سازی تحمیلی به بحران فراگیر هویت ملی در جوامع چند پاره قومی و مذهبی در خاورمیانه عربی انجامیده است، نتیجه این بحران، چند پارگی شدید این جوامع و شکل‌گیری و نهادینه شدن نطفه‌های واگرایی و عدم همگرایی ملی بوده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که وجود دو بحران سیستمی و ریشه‌دار یاد شده، عقبه تاریخی و ریشه‌داری برای حرکت‌های گریز از مرکز و خشونت‌ها در شکل قومی - مذهبی را در منطقه فراهم کرد. چنین عقبه تاریخی در برخی برهه‌های تاریخی به ظهور و انفجار پاره‌ای کنش‌ها و حرکت‌های جمعی خشونت بار انجامید. اما در مقاطع تاریخی نسبتاً طولانی مدت، به دلیل وجود ساختار قدرت سیاسی متصلب و سرکوب‌گر و بالا بودن هزینه‌های سیاسی، جانی و مالی، این حرکت‌ها مسکوت ماندند اما به مثابه آتش زیر خاکستر باقی مانده و عمل کردند. چنین عقبه تاریخی ریشه‌دار و نهادینه شده در تعدادی از کشورهای منطقه مانند: یمن، بحرین، لیبی، لبنان، سوریه و عراق سبب شدند که با وقوع بیداری اسلامی، موج بسیار فراگیری از خشونت‌های قومی و مذهبی و تکفیری، ظهور یافته و استمرار یابند. این موج فراگیر، دارای پیامدهای بسیار دهشتناکی است که حتی کشورهای اروپایی نیز از پیامدهای آن، بی‌نصیب باقی نمانده‌اند.

نگارنده بر این باور است که دموکراسی و صلح با رفع تدریجی، گام به گام، زمان شناسانه، مصلحت جویانه و منطقی بحران هویت و مشروعیت حاصل می شود و این هدف، بسیار زمانبر اما سرعت عمل جدی می خواهد. تا زمانی که فرآیندهای یاد شده آغاز نشوند، مای جمعی و فراگیر ملی و اراده جمعی برای هم زیستی شکل نخواهد گرفت و فرهنگ تساهل و اصول دموکراتیک اشاعه نیافته و نهادینه نمی گردند، لذا نمی توان انتظار داشت که همگرایی ملی و رقابت های دموکراتیک در این جوامع شکل گرفته و نهادینه شوند. صلح و دموکراسی نیازمند اراده جمعی و فراگیر برای صلح، رهایی از فرهنگ تنگ مایه و تنگ نظرانه قومی - مذهبی، اشاعه فرهنگ و باورهای مدنی و ملی، رسیدن به مای فراگیر و برقراری رابطه طولی بین هویت ملی و هویت های فروملی، رعایت قواعد بازی دموکراتیک و مانند آن است. در واقع، حل بحران هویت و مشروعیت و رسیدن به هویت فراگیر ملی و دولت مشروع، می تواند به مثابه چتر بزرگ برای صلح و پایان دادن به رقابت ها و ستیزهای قومی - مذهبی و تکفیری عمل کند اما دریغ، که هنوز اقدامات و اراده جمعی و سیاسی در این خصوص، حاصل نشده است و خشونت در منطقه فعلاً پایان ناپذیر به نظر می رسد.

۷. قدردانی

نویسنده بر خود لازم می داند از حمایت های مادی و معنوی دانشگاه شیراز تشکر و قدردانی نماید.

Reference

1. Abolhassan Shirazi, Habibollah; Ghorbani SheikhNashin, Arsalan; Simbar,Reza (2012). Politics and Government in the Middle East,Third Edition, Tehran: Samat Publications.[In Persian]
2. Ahlerup, Pell; Hansson, Gustav (2011). Nationalism and Government Effectiveness. Journal of Comparative Economics. Vol.39.pp.431-451.
3. Al-Rodhan, Nayef R.F (2018). Definitions of globalization: A comprehensive overview and a proposed definition, 19 June 2018.
4. Arthurs, Harry (2019). Law and learning in an era of globalisation. German Law Journal, 10(7), 629-639.
5. Aydin, Yousof (2007). From Conflict to Violence, M.A Thesis in Political Sciences. University of Manitoba.
6. Bank of England (2018). Consultation paper 26/18 – UK withdrawal from the EU: Changes to PRA Rulebook and onshored BTS (CP26/18). Retrieved from,<https://www.bankofengland.co.uk/-/media/boe/files/prudential-regulation/consultation-paper/2018/cp2618-complete>.
7. Barak, Oren.(2007). Dilemmas of security in Iraq. Security Dialogue. Vol.38. No.4.pp.455-475.
8. Berner, Read (2017). Globalization and Middle East stability, Speech: Remarks at the IMF 18th Jacques Polak Annual Research Conference, 2 November 2017, Washington, DC.
9. Bloomfield, David and Reilly, Ben (eds) (1998). Democracy and Deep rooted Conflict. International Institution for Democracy and Electoral Assistance.
10. Brinkerhoff, Derick; Myfeld, James (2005). Democratic Governance in Iraq, Public Adiministration and Development. Vol. 25, No 1.pp.59-73.
11. Duffy Tuft, Monica (2003). The Geography of Ethnic Violence. Princeton, Princeton University Press.
12. Edwards, Beverly Milton (2003). Politics and Government in the Middle East, Translated by Rasoul Afzali, Tehran: Bashir Culture Institute and Science and Literature.[In Persian]
13. Ghavam, Abdul Ali; Zargar, Afshin (2008). State-building, Nation-Building and Theory of International Relations. Tehran: Islamic Azad University.[In Persian]
14. Ibrahim, Saad Eddin (1998). Ethnic Conflict and State- Building in the Arab World. International Social Science Journal. Vol.50. issue.156.pp.229-242.
15. Jafari Valdani, Asghar (2009). Challenges and Conflicts in the Middle East, Tehran: Institute for Strategic Studies.[In Persian]
16. Jennifer, De Mario (2009). Confronting Ethnic Conflict, Lanham. MD publishing.
17. Kumaraswamy, P.R (2003). Problems of Studying Minorities in Middle East, Daily News. Vol.2, No.2.

18. Moshirzadeh, Homeira (2013). Identity and Security in the Middle East. Iranian Review of Foreign Affairs. Vol.4. No.2.pp.5-32.
19. Oberschall, Anthony (2007). Conflict and Peace Building in Divided Societies: Responses to Ethnic Violence, Routledge.
20. Parker, Kim (2019). Violence and middle east, ASB Institute of Policy.
21. Smith, Anthony (1981). The ethnic revival in the modern world, Cambridge university press
22. Sorli, Mirjame; Nils Petter Gleditsch; Håvard Strand (2005). Why is There So Much Conflict in the Middle East. Journal of Conflict Resolution, Vol 49. No.1.pp.141-165.
23. Strakes, Jason E (2008). The Evolution of State systems...PhD Dissertation. California. Claremont University.
24. Thomas McCabe (2007). The Muslim Middle East: is there a Democratic Option? Orbis. summer.
25. Vorrath, Judith (2007). Linking Ethnic Conflict and Democratization. National Centre of Competence in Research (NCCR). June.
26. Wimmer, Andeas; Cederman, L. Erik (2009). Ethnic Politics and Armed Conflict, American Sociological Review. Vol.74.pp. 316-337.
27. Yalcin, Demet (1999). Exploring path to Peace with Democratic Institutions, PhD Dissertation. State University of New York.